Contents

[استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc118849700)

[کلام محقق نایینی 1](#_Toc118849701)

[مناقشه مرحوم خویی بر مقدمه دوم محقق نایینی 3](#_Toc118849702)

[کلام مرحوم امام خمینی 5](#_Toc118849703)

[بررسی کلام مرحوم امام 6](#_Toc118849704)

## استصحاب عدم ازلی

### کلام محقق نایینی

مرحوم نایینی برای اثبات عدم جریان استصحاب عدم ازلی سه مقدمه بیان می کنند:

مقدمه اول:

مخصص منفصل کشف می کند از تقید موضوع خطاب عام به غیر عنوان مخصص مثلا خطاب خاص «لاتکرم العالم الاموی» کشف می کند که موضوع خطاب عام «اکرم کل عالم» در مقام اراده ی جدیه مقید هست به عالمی که اموی نباشد.[[1]](#footnote-1)

بررسی مقدمه اول

اصل این مقدمه و مقید بودن موضوع خطاب عام بعد از تخصیص صحیح است ولی این که مقید به چه چیزی است دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: خطاب خاص کشف می کند که موضوع خطاب عام مقید است به نقیض عنوان مخصص یعنی «یجب اکرام کل عالم لیس باموی».

قائلین به استصحاب عدم ازلی مثل مرحوم خویی این احتمال را استظهار می کنند و نتیجه ی آن این است که استصحاب عدم ازلی موضوع خطاب عام را اثبات می کند.

احتمال دوم: موضوع آن مقید است به عنوان وجودی «اکرم کل عالم غیر اموی» نه این که مقید باشد به عالمی که اموی نیست.

در این صورت استصحاب عدم ازلی نمی تواند موضوع عام را اثبات کند.

مرحوم روحانی نیز این اشکال را بیان می کنند[[2]](#footnote-2) و لذا برای اثبات حجیت استصحاب عدم ازلی باید احتمال اول استظهار شود و این را بعدا بحث می کنیم.

مقدمه دوم

تحقق عدم نعتی یعنی مفاد لیس ناقصه نیاز به وجود موضوع در خارج دارد و لذا اگر موضوع مثل «عالم» در خارج موجود نباشد همانطور که «هذا العالم کان امویا» صادق نیست «هذا العالم لیس بأموی» نیز صادق نخواهد بود و چنین استعمالی غلط می باشد. و لذا اگر بخواهید در مقام، استصحاب عدم نعتی جاری کنید آن حالت سابقه ندارد و اگر بخواهید استصحاب عدم محمولی جاری کنید یعنی بگویید «زمانی که عالم نبود امویت برای او موجود نبود و الآن کما کان» این استصحاب ولو جاری می شود ولی مفید نیست چون اثبات نمی کند «هذا العالم لیس باموی» مگر بنابر اصل مثبت.

توضیح بیشتر در ضمن یک مثال چنین است:

اگر در کر بودن این آب شک شود و دارای حالت سابقه نباشد استحصاب «عدم کونه کرا» چون حالت سابقه ندارد جاری نمی شود و از اول وجودش مشکوک بوده است و قبل از وجودش نیز هیچکدام از «هذا الماء کان کرا» و «هذا الماء لیس بکر» صادق نبوده است لذا نمی توان استصحاب عدم نعتی آن کرد چون حالت سابقه ندارد و استصحاب عدم محمولی آن نیز مفید نیست چون کر بودن این آب را اثبات نمی کند مگر بنابر اصل مثبت.

شاهد بر آن این است که در صورت شک در اموی بودن این عالم موجود در خانه در حالی که علم دارید که دیشب عالم اموی در خانه نبوده است (در صورتی که شب گذشته قطعا عالم اموی ای در خانه نبوده است.) در این جا استصحاب عدم وجود عالم اموی در این خانه برای «هذا العالم لیس باموی» اصل مثبت می باشد. همانطور که اگر بدانید قبلا در این حوض آب کر وجود داشت و الان شک کنید در کر بودن آب موجود در این حوض استصحاب وجود آب کر در حوض(یعنی استصحاب کان تامه) برای اثبات کر بودن این آب اصل مثبت می باشد

البته باید توجه داشت که مراد ما از این که می گوییم:«استصحاب عدم محمولی (لیس تامه) نمی تواند عدم نعتی(عدمی که نعتِ موضوعش هست) را اثبات کند» این نیست که دو عدم هست تا اشکال شود عدم العرض یک عدم بیشتر نیست کما این که وجود عرض فقط یک وجود است مثلا سفید نبودن این جسم یک سفید نبودن است و لذا معنا ندارد گفته شود استصحاب عدم محمولی اثبات عدم نعتی نمی کند، بلکه مراد این است که یک عدم هست ولی عرف به دو نحو از آن مفهوم گیری می کند مثل عدم البصر که در خارج با عمی فرق نمی کند و لکن ذهن ازاین عدم العرض چند مفهوم مختلف عدم البصر و عمی و لابصر را انتزاع می کند یک بار به نحو عدم محمولی مثل «عدم البیاض لهذا الجسم»که مفاد لیس تامه است و یک بار به نحو عدم نعتی مثل «لیس هذا الجسم بأبیض» که مفاد لیس ناقصه است و همانطور که در مورد جنینی که هنگام شکل گیری بصر نداشت و قابلیت بصر هم نداشت الان که نه ماهه هست اگر گفته شود این جنین الان بالوجدان قابلیت بصر دارد لذا به ضمیمه استصحاب عدم بصر اثبات اعمی بودن او می شود اصل مثبت است در مقام نیز استصحاب «عدم ثبوت امویة هذا العالم» برای اثبات «لیس هذا العالم باموی» اصل مثبت است.

بررسی مقدمه دوم

این مقدمه برای انکار استصحاب عدم ازلی مهم است و لذا مورد بحث اعلام واقع شده است.

### مناقشه مرحوم خویی بر مقدمه دوم محقق نایینی

بر این مقدمه دو اشکال وارد است:

اشکال اول:

این اشکال را مرحوم خویی ذکر می کنند. ایشان فرمودند: عدم نعتی و سلب الاتصاف بالعرضی یعنی سلب «اتصاف هذا العالم بکونه امویا» متوقف بر وجود موضوع نیست و آن چیزی که متوقف بر وجود موضوع است فقط وجود عرض یعنی «اتصاف کونه امویا»می باشد ولی عدم عرض آن نیاز به وجود موضوع و محل ندارد یعنی «سلب الاتصاف بکونه امویا» نیاز به وجود عالم در خارج ندارد و لذا این عالم زمانی که نبود متصف به اموی بودن هم نبود.

اگر می خواهید بگویید این عالم زمانی که نبود متصف به اموی نبودن بود این درست نیست اما اکرم کل عالم لیس باموی که این را نمی گوید بلکه می گوید اکرام کن کسی را که عالم است و متصف نیست به این که اموی است.، و لذا قضیه «این عالم قبل از وجودش اموی نبود« غلط نیست و دروغ نیز نمی باشد.[[3]](#footnote-3)

این اشکال وارد است چون سالبه به انتفاء موضوع عقلا غلط نیست بلکه فقط خلاف ظاهر است چون متفاهم عرفی از خطاب«هذا الجدار لم یکن سابقا اسود و لا ابیض» این است که متکلم می خواهد بگوید: «این جدار یک زمان بود و أبیض نبود.»

اشکال دوم

چنین نیست که استصحاب عدم محمولی برای اثبات عدم نعتی همیشه اصل مثبت باشد بلکه آن فی الجمله و در بعضی موارد اصل مثبت خواهد بود مثل استصحاب عدم وجود عالم اموی در خانه و استصحاب آب کر موجود در حوض که قبلا بیان شد ولی اگر وصف همین عالم استصحاب شود یعنی گفته شود«قبلا امویت این عالم موجود نبود» یا «سفیدی این دیوار قبلا موجود نبود» نه این که گفته شود «قبلا عالم اموی موجود نبود» یا «قبلا سفیدی دیوار موجود نبود» و لذا عدم وجود سفیدی این دیوار استصحاب می شود و به ضمیمه وجود وجدانی دیوار موضوع حکم یعنی «سفید نبودن این دیوار» اثبات می شود و عرف بین «سفیدی این دیوار موجود نیست» و «این دیوار سفید نیست» فرق نمی گذارد.

بنابراین استشهادی که ایشان مطرح کردند یعنی مثال استصحاب عدم وجود عالم اموی در خانه درست نیست و مقام با آن مثال فرق دارد چون در آن مثال استصحاب عدم وجود طبیعی عالم اموی در خانه جاری می شد که لازمه ی انتفاء طبیعی عالم اموی در خانه عدم اموی بودن این عالم است و این اصل مثبت می باشد ولی در مقام استصحاب «عدم امویة هذا العالم قبل وجوده» می شود و اثبات «این عالم اموی نیست» با آن اصل مثبت نیست چون ممکن است «این عالم اموی نیست» عبارت اخری«این عالم نیست و امویت برای او نیست» باشد البته ممکن است گفته شود احتمال تعدد این دو عنوان برای اصل مثبت بودن کافی است و ما هم نتوانیم در مقابل آن مقاومت کنیم. اما اشکالمان به مرحوم نایینی این است که استشهاد شما صحیح نیست.

و لذا مرحوم خویی و مرحوم تبریزی رحمهما الله در مقام اشکال به مرحوم نایینی می گویند: استصحاب وجود عرض –نه وجود عرضی(یعنی استصحاب هذا الماء کان کرا و الان کما کان) چون استصحاب آن مشکل ندارد- مثل استصحاب بقاء کریت موجود در این خانه برای اثبات«هذا الماء کر» اصل مثبت است چون کلی کریت استصحاب شده است. و از این کلام نتیجه می گیرند که اگر یک مایع آب نمک کر وجود داشت بعد از ته نشین شدن نمک آب مطلق می شود ولی الان در کر بودن آن شک می شود یعنی شک در کریت این آب مصادف است با مطلق شدن آن، در این جا استصحاب «کون هذا کرا» نمی تواند «کون الماء کرا» را اثبات کند.

ولی به نظر ما این کلام صحیح نیست چون بقاء عرض هذا الجسم به علم به متصف بودن عنوان این جسم به این عرض نیاز ندارد بلکه مهم اتصاف ذات این جسم به این عرض می باشد و لذا ذات این مایع قبلا متصف به کر بود و الان ماء بالوجدان وجود دارد و با استصحاب کر بودن این مایع موضوع اثبات می شود بنابراین احراز اتصاف الجوهر بالعرض لازم نیست تا اشکال شود که در این مثال احراز نمی شود چون عرفا معروض کر بودن ذات مایع می باشد ولو در لسان دلیل گفته می شود«اذا کان الماء کرا لاینجسه شیء» لذا استصحاب «هذا الماء کان کرا» جاری می شود.

بنابراین مرحوم خویی[[4]](#footnote-4) و تبریزی و شاید شهید صدر رحمهم الله می فرمایند: اگر عرض همراه جوهرش در موضوع خطاب اخذ شود موضوع در واقع اتصاف الجوهر بالعرض می باشد ولی اگر جوهر همراه عدم العرض در موضوع اخذ شود موضوع اتصاف الجوهر بالعرض نیست چون عدم العرض نیاز به وجود جوهر ندارد.

ولی این کلام تمام نیست چون وجود عرض نیز فقط نیاز به ذات جوهر دارد نه جوهر به وصف کونه ماء مثلا بنابراین بعید نیست که در این مثال استصحاب جاری شود.

مثل این که مولی بگوید: «اکرم ولد العادل» و این شخص از وقتی فرزند دار شد احتمال فاسق شدن او نیز داده می شود در این صورت گفته می شود استحصاب «کون هذا عادلا» اثبات «ولده ولد العادل» نمی کند ولی این درست نیست چون ولو بین آن ها حالت مضاف و مضاف الیه وجود دارد ولی ظاهرش این است که «ولد الانسان» بالوجدان محرز است و «یکون ذلک الانسان عادلا» با استصحاب ثابت می شود.

### کلام مرحوم امام خمینی

مرحوم امام خمینی با این که قبول دارند سالبه محصله به انتفاء موضوع غلط نیست ولی استصحاب سالبه محصله به انتفاء موضوع چه اثری دارد؟ چون مراد از استصحاب آن چند چیز می تواند باشد:

1. اثبات سالبه به انتفاء موضوع باشد.
2. اثبات موجبه معدوله باشد. یعنی استصحاب «هذا العالم لم یکن امویا قبل وجوده» اثبات «هذا العالم لااموی یا غیر اموی» می کند.
3. اثبات سالبه محصله به انتفاء محمول باشد.

اگر مراد اثبات صورت اول باشد اثبات آن مفید نیست چون موضوع حکم عام بعد از ورود تخصیص یا سالبه به انتفاء محمول است یعنی موضوع حکم این است که عالم باشد و اموی نباشد و یا موجبه معدوله است یعنی «العالم لا الاموی یا غیر الاموی» و هر کدام باشد نیاز به وجود موضوع دارد و وجوب اکرام نمی تواند به سالبه به انتفاء موضوع که در فرض نبود عالم هم صادق است تعلق بگیرد.

و اگر مراد اثبات صورت دوم و سوم باشد آن اصل مثبت است.

بنابراین ظاهر خطاب ولو به صورت موجبه سالبة المحمول مانند «اکرم العالم الذی لیس باموی» باشد ولی استصحاب سالبه محصله به انتفاء موضوع نمی تواند «هذا العالم لیس باموی» را اثبات کند.

ایشان در ادامه می فرمایند: استصحاب عدم محمولی «عدم امویت این عالم» برای اثبات عدم نعتی با قطع نظر از اصل مثبت بودن اصلا جاری نمی شود چون این عالم قبل از وجودش معدوم مطلق بوده است لذا «هذا العالم قبل وجوده لم یکن امویا» غلط و دروغ می باشد، وقتی چیزی موجود نیست چطور می توان به آن اشاره کرد و گفت«هذا» بنابراین استصحاب عدم محمولی ولو خودش موضوع حکم باشد و غرض اثبات عدم نعتی با آن نباشد نیز بخاطر عدم وجود حالت سابقه جاری نمی شود.

بنابراین ایشان سالبه به انتفاء موضوع را قبول دارد یعنی «العالم لم یکن امویا قبل وجوده» صحیح است ولی این که گفته شود«هذا العالم لم یکن امویته موجودة» غلط می باشد.[[5]](#footnote-5)

### بررسی کلام مرحوم امام

این کلام ایشان تمام نیست چون:

اولا:«هذا العالم» صحیح است و لذا «هذا العالم لم یکن موجودا قبل خمسین سنة» صادق می باشد بنابراین بعد از وجود این عالم امکان اشاره به او هست و می توان گفت«هذا العالم لم یکن موجودا قبل خمسین سنة و لم تکن امویته موجودة».

و اما سایر مطالب ایشان را ان شاء الله در جلسه بعد بررسی می کنیم.

1. اجود التقریرات، النایینی محمد حسین، ج2، ص464. [↑](#footnote-ref-1)
2. منتقی الاصول، روحانی محمد، ج3، ص357. [↑](#footnote-ref-2)
3. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسه احیاء آثار السید الخویی)، الخویی السید أبوالقاسم، ج4، ص382. [↑](#footnote-ref-3)
4. موسوعة الامام الخویی، الخویی السید ابو القاسم، ج12، ص264. [↑](#footnote-ref-4)
5. تهذیب الاصول، امام خمینی(ط-قدیم) ج2، ص31. [↑](#footnote-ref-5)